

قربانیان دفاع ضد فاشیستی دهه 60 یا قتل عام تابستان سال 67

حقیقت نویسی یا ملاحظه کاری

احمد صبوری

Ah.sabouri@gmail.com

در آمد



آقای مصداقی گرامی برای زحمتی که می کشید تا پرچم اداخواهی ده ها هزار انسان سوخته در آتش کین فاشیزم اسلامی در دهه 60 بر افراشته بماند ، من شخصاً به شما بسیار مدیونم. با اینحال گذر سریع شما از کنار فاجعه کشتار بیش از 14000 انسان بین سالهای 60-64 و تأکید یک جانبه تان بر فاجعه قتل عام زندانیان در تابستان سال 67 برایم همیشه سؤال بر انگیز بوده و باعث مشغولیت فکری فراوان. مقاله اخیر شما و ذکر این مضمون که "وسوسه شده بوده اید که در این مقطع ملاحظه وضعیت خاص آقای میر حسین موسوی را کرده و ایشان را راحت بگذارید و اگر خود جناب موسوی کم لطفی نمی کرد گویا شما برای پیشبرد جنبش سبز حاضر بودید که موقتاً حقیقت گوئی

را تعطیل و موضوع را مسکوت بگذارید" مرا در موقعیتی قرار داد که ناچار شدم تا این نوشتار را انتشار دهم . در این مطلب سعی دارم دلایل سازمان یافته لاپوشانی وقایع بین سال های 60 تا 64 را آنگونه که می فهمم با بیانی عام و غیر تئوریک توضیح بدهم. بحث تئوریک را قبلاً در همین سایت در مطلب " کباب فناری بر آتش سوسن و یاس(1)" ارائه کرده ام.

اتحاد سیاسی لیبرالی دهه 70- قبض و بسط لیبرالیسم اقتصادی

پس از ریشه کن کردن چپ انقلابی و مجاهدین ، بلوک تحت رهبری رفسنجانی در رژیم برای به اصطلاح بازسازی کشور که در واقع همان برگشت به سیستم اقتصادی پیش از انقلاب اما بدون شاه بود ، دست همکاری بسوی لیبرال های غیر مذهبی که در تمامی دوران سرکوب خونین فرصت طلبانه مترصد چنین لحظه ای بودند و برای محو فیزیکی چپ ها روز شماری می کردند، دراز کرد. اتحادی شکل گرفت که بعدها با عضو گیری عناصری از حزب توده و سازمان اکثریت ، یعنی متحدین پیشین جناح رفسنجانی در دوران سرکوب خونین ، و چپ های بریده ، قبض و بسط و گسترش یافت. کنفرانس برلین (19 تا 21 فروردین 1379) تجلی عملی همین قبض و بسط سیاسی بود. اساساً این اتحاد حول مساعدت و مشاورت در حل سه مشکل اساسی رژیم یعنی :

یک: باز سازی سیستم اقتصادی بازار محور

دوم: تدوین چهارچوب های نظری و ایدئولوژیک مناسب برای بازسازی سیستم اقتصادی بازار محور

سوم: لاپوشانی حوادث دهه 60 و تدوین سیستم فکری توجیه گر

شکل گرفت. از وظایف میرم این اتحاد، سلاخی تئوریک چپی بود که قبلاً بتوسط همین ترکیب در دهه 60 قتل عام فیزیکی شده بود. لیبرال ها به پشتوانه کمک های سخاوتمندانه و بیکران جناح رفسنجانی جنگ نظری همه جانبه ای را علیه چپی که برجسته ترین کادرها و متفکرانش در دهه 60 به فجیع ترین شکل ممکن قتل عام شده بودند، سامان دادند. همزمان شدن فرو پاشی شوروی هم بفال نیک گرفته شد و بی دلیل نیست که بسیار هم به آن توجه شد. ما حاصل این سلاخی ایدئولوژیک رخنه یأس و ناامیدی همه جانبه در بخش کم بنیه ای از چپ های زنده مانده و الحاق بخشی از آنها به صفوف لیبرال ها و انفعال بخش های دیگر بود.

برای لاپوشانی معضل قتل عام حدود 20000 نفر بتوسط یا با حمایت عناصر این اتحاد هم مآل اندشی شد. مشترکاً لیبرال ها و توده ای ها و اکثریتی ها و چپ های بریده طرحی را دنبال کردند که بر اساس آن وقایع دهه 60 به دوبرخش زمانی تقسیم می شد. کشتار از 60-64 و قتل عام سال 67. اجماع بر این قرار گرفت که کشتار بیش از 14000 انسان در فاصله 60-64 محصول خشونت های طرفین شناخته شود. نزدیک به 5000 بدار آویخته تابستان 67 هم به دو دسته تقسیم شدند، یک دسته مجاهدین و چپ های انقلابی که حدود 98 درصد قربانیان اند و باقی. سعی شد که 98 درصد به دار آویخته گان را آماده ملحق شدن به مجاهدین نشان دهند و نتیجه گیری کردند که کشتن آنها اجتناب ناپذیر بوده است و برای حدود 2 در صد باقیمانده هم متوسل به آقای رفسنجانی شدند که در خاطراتش اعدام 20 تا 30 توده ای و کمی بیش از عناصر اکثریت را اشتباهی که می شد از آن اجتناب شود می خواند. بهر روی، نتیجه گیری می شود که 98 درصد از اعدامی ها قابل دفاع نیستند!!! می ماند اعدام توده ای ها و اکثریتی ها که آنها هم به جز موارد نادری عمدتاً در تابستان 67 رخ داده است. بنابراین دفاع از قربانیان مقاومت ضد فاشیستی دهه 60 محیلانه تنها به قتل عام تابستان 67 تنزل می یابد.

از آنجا که اساساً قابل تصور نیست که عناصر دستگیر شده سر موضع از خانواده چپ انقلابی و مجاهد، منطقاً و مطلقاً زنده مانده باشند، بنابراین در میان روایان عمده تلاشهای افشاگرانه اخیر، عناصری که نماینده مجاهدین و یا چپ های انقلابی باشند عملاً بندرت یافت می شوند و اگر هم تک عناصری در برهه ای متمایل به این جریانها بوده اند و زنده مانده اند قطعاً در مقطع تابستان 67 باید مسئله دار می بوده اند. تئوری اینکه می شد رژیم را فریب داد هم بسیار کودکانه است. غرض از ذکر این مطلب این است که اگر دسیسه تمرکز یک جانبه روی کشتار تابستان 67 مورد اعتراض وسیع باز ماندگان قرار نمی گیرد خواننده باید به موقعیت تشکیلاتی و گرایش های فکری اکثر بازماندگان فاجعه توجه دقیق مبذول بدارد.

تردید های آقای ایرج مصداقی

آقای مصداقی گرچه در ابتدا در ارتباط با مجاهدین در دهه 60 دستگیر می شود اما بنظر میرسد که دیرتر، شاید هم در زندان به منتقدین سیاست های این سازمان می پیوند. آقای مصداقی از این نظریه که عملکرد دهه 60 جمهوری اسلامی فاشیستی بوده است و اینکه از نظر حقوقی استفاده از هر شکلی از مقاومت در مقابله با فاشیسم مجاز است، صریحاً جانبداری نمی کند. شیوه های بغایت نادرست بکار برده شده بتوسط مجاهدین در دفاع ضد فاشیستی دهه 60 و تمرکز همه جانبه لیبرال ها بر انتقاد فرصت طلبانه و رندانه از این شیوه ها بجای دفاع از اصل جهان شمول مقاومت ضد فاشیستی برای فعالی چون مصداقی تنگناها و محدودیت هائی را بدنبال می آورد که وی توان فردی بیرون رفتن از آن ها را ندارد. به دلیل اینکه مصداقی می خواهد در این چهارچوب از پیش ساخته شده بر اساس مفاهیم لیبرالی پرورده شده در زرادخانه رفسنجانی، مبارزه کند و درخود توان شکستن آن را نمی بیند، وی فرار بجلو اختیار می کند و در دام ترفند محدود کردن فاجعه به تابستان 67 می افتد. مصداقی متوجه نیست که هر دانشجوئی به هر دلیلی می تواند رشته

تحصیلی خود را دوست نداشته باشد اما همین دانشجو حق ندارد ارزش های مترتب بر تحصیل کردن را نفی کند. دوست نداشتن تاکتیک های مبارزاتی یک چیز و نفی مقاومت ضد فاشیستی چیز دیگری است.

گفتمان مقاومت ضد فاشیستی دهه 60 و مجازات مجرمان

در گفتمان لیبرالی، کشتار های دهه 60 و وقایع اسفبار این دهه محصول خشونت های طرفین شناخته می شود و برای یافتن مسئولین فجایع بحث های داغی آغاز می شود. در طرف سرکوب شده اصولاً همه سازمانهای سیاسی بدلیل داشتن ایدئولوژی های به زعم اینها "تمامیت طلب" مسؤل شناخته می شوند. در سمت مجری کشتار و حامیان، بازی من نبودم کس دیگری بود آغاز می شود که مقاله های آقایان مهدی اصلانی (2) و ایرج مصداقی (3) در این راستا نوشته می شوند. در یکی ثابت می شود که آیت الله موسوی اردبیلی رییس دیوان عالی یعنی بالاترین مقام قضائی جمهوری اسلامی در دهه 60 از واقعه کشتار 5000 نفر در مدت یکماه در زندان ها مطلع بوده است و در مقاله دیگری نشان داده می شود که آقای میر حسین موسوی نخست وزیر رژیم در آن دوران و بالاترین مقام اجرائی کشور از واقعه خبر داشته است. اساساً این هر دو نگارنده فرضشان بر این است که جامعه ما چنان نا بالغ است که می تواند مهملات این چینی از طرف بالاترین مقامهای اجرائی رژیم در آن زمان را باور کند. اینان نمی خواهند باور کنند که آنانی که منکر این فجایع می شوند نه به دلیل جهل که صرفاً بر اساس منافع حقیرشان است که این می کنند. از بازی در زمین لیبرال های بندوبست چی هیچ آزاده ای مروارید حقیقت صید نخواهد کرد.

می توان گفتمان دیگری را بر اساس حق دفاع ضد فاشیستی تبیین کرد که در آن هر انسانی حق دارد که با چنگ و دندان از حقوق انسانی خود به هر شکلی دفاع کند و در این مقاومت دست و پای ستمدیده با طناب های ضخیم نا مرئی ایدئولوژیک بسته نمی شود و برایش از پیش نسخه های مبارزاتی پیچیده نمی شود. که اگر این زودتر می کردیم، بدون تردید انسان دوستان ایران و جهان مجریان این فجایع را تا بحال از جمله مصادیق جنایکاران علیه بشریت به حساب آورده بودند و ما هرگز در تنگنایی قرار نمی گرفتیم که دفتر تحکیم وحدت یعنی مجری بخش بزرگی از جنایات دهه 60 نماینده امان در کمیسیون حق بشر بشود و سمبل زنان مبارز زمان "مهاجر" ی نمی شد که هنوز جیغ های دلخراش " یا روسری یا توسری" اش در گوش همه مان طنین افکن است.

احمد صبوری

Ah.sabouri@gmail.com

کپی و اقتباس، حتی بدون ذکر نام نویسنده کاملاً مجاز است

(1) کباب قناری بر آتش سوسن و یاس، احمد صبوری

<http://news.gooya.com/politics/archives/2011/07/125169.php>

(2) دروغ می فرمایید! شما مخالف اعدام نبودید، مهدی اصلانی

<http://news.gooya.com/politics/archives/2011/06/123539.php>

(3) با آب هفت دریا نیز ننگ کشتار ۶۷ را نمی توان شست، ایرج مصداقی

<http://news.gooya.com/politics/archives/2011/08/125702.php>